

ایرگورمان از آن سوزی جهانگرانه بر ما گشت  
و در دنیا اندیشه بی فتنی در ما گشت  
به نزد کسی نه نبر " در حاشیه ما همرا

کتاب جویندگی دید مردمان را  
که همراه ریای خویشانی نغمه سرگشته است  
" دشمن با نعم بی بردن جهان بگردد  
به ما نفوس خلق با کزین خویش نمی آرد  
شکوه نای سلطان که بسم جان حد آن در آن  
کلیان دکن است اما به درد سر نمی آرد "

امیرا سوخا فط از آن صدای خوش  
که ز نفس صبر و دل از دست  
به نزد نغمه خوان از آسب ز بوشن و دود آه  
سوار زنی که از گردگان بودند

سرگشته

ایران جهان بودند  
به با ما قبیله می عالم " سر تعظیم خم کرده  
نبارش سجده؟ در مردم گداز  
خوشم بی گناه نغمه خوانی در سفر تاریکی  
به هر دو در ما گشت  
بی بیستی در ما گشت

لذا و صاحب خزان و رسید  
نات حیات!

یا بیخ دلد " دولت "  
صدای آه " سکونت " به سجد در همرا  
به اولفنا:

" بحجب! دولت گر کرد است!  
بگفتن مرد نابینا:  
" اگر دولت نبود کور  
نماند قهرت زین گزند دنیا خوار چون سمور "



زودت چشم چو دل کاسه کاهن نه  
سرشمر غم نه رسوا کرد  
سپه دارا حوالی از هر که بیرون نه  
گنبد آن تنغی بر دلی را به رسوا کرد

ایمیدارام لقصن است!

فضای مغزوات القدر باز است در کفایت  
که قهر بیج شده از دلی محروم مطلق است  
ایمیر کورگالی یک سکه ناز بر ریاب انداخت  
نهالی را مات کرده  
باز به فتح جهانی را برده  
خود را یافت

نه می بی خاتم و عنون دل انگیزش  
نه قصر و مسجد است نه آئینش  
نه نغمه بند و نغمه ادونه پیروزش در ایران -  
نماره ساقین از کله می دان  
نه سلطان با نودی که در سرش بود  
نه قدرت؟ نه نه؟ نه نه؟ نه نه؟ نه نه؟ نه نه؟  
در آلی لحنه نگرش ساد

سوار ریب خود نه نایح معهود  
در محول باد در صدمه به راه افتاد

صدائی همچنان می آید از آن دور  
" ترا آن که شمر وی خوش ز دستمال بیوشانی  
که شده چنانکه با غم و لگن نما لرزد "

۶ ۶ ۶  
۱۹۷۹ خرداد